

علامه حلی‌ها و مجلسی‌ها و شیخ انصاری‌ها و سایر نوایع حدیث و تفسیر و کلام و جز این رشته‌های دیگر علوم مذهبی و صدھا چون آنان، و آن خیل بی‌شمار ادبیان و شاعران استاد و دانا و عارفان پاک دین، پاک دل، وارسته بحق پیوسته و آن همه دیگر نام آوران و ستار گان فروزان آسمان علم و هنر مگر نه همه پروردۀ این حوزه‌ها و برخاسته از همین مدارس و مراکز کهن و دیرین‌اند؟

فصل امروز نمی‌تواند تصور کند که این مفاخر بزرگ ملی ما در چه شرایط و با تحمل چه رنج‌ها و سختی‌ها چنین افتخاراتی آفریده‌اند. نمی‌تواند درک‌کند عشق به حقیقت و علم و فضیلت چگونه این مردمان نمونه تاریخ را ثبات و استقامت بخشیده بوده است که فولادآسا و کوهسان دربرابر آن جهان مشکلات ایستادگی می‌نمودند و خم به ابر و نمی‌آوردند. نمی‌تواند بفهمد آن دلباختگان کمال در کنج تاریک حجرات آن ویرانه‌ها، در پرتو بی‌فروع شمع‌ها و پیه – سوزها و فانوس‌ها با چه اراده و شوق و قدرت فوق بشری بی‌هیچ چشم داشت بمقام و پست و منصب و بی‌هیچ توقع مادی با حقیرترین و پستترین و دشوارترین نوع زندگی و با قناعت به کمترین بهره‌ای از دنیا، شبان را تا به صحیح بیدار مانده و به مخلق چنین آثار بی‌نظیری پرداخته و هیراث علمی بازمانده از سلف را نم به نم رو به تکامل به پیش برده‌اند.

فصل امروز نمی‌تواند بفهمد آنگاه که شیخ ابو جعفر طوسی به حل مشکلی فائق می‌آمد و مسألۀ معضلی را می‌گشود و فریاد بر می‌آورد: «ابن‌الملوک و ابذاء‌الملوک من هذه اللذة»<sup>۱</sup> چه می‌گفته است و چه لذتی را در لشی کرده، و چه طوفانی روح بلند پرواز او را مستخوش خویش می‌ساخته است.

\* \* \*

در این مقاله سرگششتیکی از این نوایع علمی ایران را به اجمال

۱- آداب المتعلمین، خواجه تصریح.

تمام ملاحظه می کنید .

من این مقاله را فقط برای این می نویسم که اولیاء امور و جز آنان دیگران نیز بدانند که آنچه در طول تاریخ میراث علمی و فرهنگی ما را بسوی تکامل رانده، و به پیش برده است ایمان باواقعیت و هدف، عشق بکمال، شوق خدمت، ایمان بوظیفه، دلستگی بمعنویات و احساس مسئولیت بوده و بدون تردید ایمان به نیروی قاهر آفرینش و اعتقاد به کمال وجودی حق نیز در این ماجرا نقش عمده‌ای داشته است .

می خواهم به اینان بنمایم که چگونه این عوامل و اصول مقدس سخت ترین مشکلات را کالعدم ساخته ، و دشوارترین شرایط را بهین انگاشته است. امروز هم اگر توانستید در جوانان و نونهالان چنین ایمان و شوق و خلوصی بوجود آورید، اگر توانستید احساس وظیفه و مسئولیت در برابر میهن ، در برابر تاریخ، در پیشگاه ملت و ملیت، در برابر نعمت‌هایی که آفریدگار جهان بما اعطاء و مرحمت داشته است، در برابر راد مردانی که از فراز پرده قرون و زمان فداکاری‌های خود را در راه کمال بشر و بشریت برخواهی کشند و بما درس استقامت و ایمان می آموزند ، آری اگر توانستید آن ایمانها و این احساس‌ها را در نسل جوان بوجود آوریده بی آنکه نیازی باین حمه خرجهای گراف بارقهای سرسام آور داشته باشید خواهید توانست نظری آن مفاخر را دیگر باره در صحنۀ تاریخ ایران بوجود آورید؟ و اگر توانید ، تشریفات پر عرض و طول جز خسaran و زیان نتیجه و اثر و ثمری نخواهد بخشید و بهره و سودی نخواهد داشت .

اینکه این شما و این سرگفتست یکی از بزرگانی که در فن خوش بدروزگار خود بی‌همتا و بیکتا بوده ، و تاریخ و علم از او به عظمت بیان مینماید .

### ملا صالح مازندرانی

از علماء و فقهای بزرگ قرن یازدهم که در کتابهای شرح حال و «تراجم» رجال مورد تعظیل بسیار قرار گرفته و همگان مقام والای علمی او را ستوده و او را در ردیف و طراز اول فقیهان و عالمان شیعی نوره صفوی شمرده‌اند «ملا صالح مازندرانی» است. تألیفات و آثار علمی این مرد بزرگ هم‌اکنون مورد استفاده علماء و فقهاء و زریب کتاب‌بجایه‌هاست، شرحی که وی بر اصول کافی نوشته است چنان که نوشته‌اند بر ترین و بهترین شرح‌هاست. بر من لا يحضره الفقيه صدوق و وجیزه شیخ بهائی و معالم الاصول فرزند شهید شرح دارد. شرح لمعه شهید (قدس سره) را تعلیقه‌ای نیکو بر نگاشته است وی داماد و شاگرد بزرگ علامه مجلسی اول بوده است.

شرح حال این عالم جلیل در همه کتابهای تراجم آمده است. بطوری که می‌نویسد پدر وی «ملا احمد» نام داشته، و مردی به نهایت فقیر و بی‌چیز بوده است، بطوری که قدرت تأمین زندگی فرزند خود را نیز نداشته است. از این رو باو گفت: تو خود بفکر تأمین مخارج خویش باش که مرا استطاعت و تمکن این کار نیست. ملا صالح باصفهان می‌رود و در یکی از مدارس آنجا اقامات می‌گیرند. مدرسه موقوفه‌ای داشته است که از بابت آن روزی دوغاز! بُوی می‌داده‌اند و این مبلغ جزئی ترین حوانیج زندگی او را تأمین نمی‌ساخته است و از این رو بی‌نهایت بر وی سخت می‌گذشته تا آنجا که می‌نویسد: وضع لباس و ظاهر او بحدی بوده که از خجالت به مجلس درس نمی‌رفته. بلکه در می‌رون مدرس در گوشدای می‌نشسته و صدای استاد راهی شنیده است. رهگذران او را مردی فقیر می‌پنداشتند که برای گذاشی نشسته است!

وی خود پاره‌ای خصوصیات و خاطرات زندگی خویش را نقل نموده است چه بنابر آنچه مرحوم حاجی نوری در خاتمه مستدرک آورده است ملا صالح می‌گفتند:

«من از سوی خداوند جهان بر طالبان علوم صحیتی هستم زیرا هنگامی که اشتغال به تحصیل داشتم کسی از من فقیرتر و بی‌چیزتر نبود تا آنجا که توانایی خریدن چراغی نیز نداشتم و بوسیله سور چراغی که در مستراح مدرسه می‌افروختند. مطالعه می‌کردم.

(نقل می‌کنند که وی برای این منظور آخر شب که همه‌خواب بوده‌اند باین قسمت مدرسه رفت و ساعتها روی دو پا کتاب خود را (معطالعد می‌نموده است) در حافظه و ذهن هم کسی از من بدفتر نبود بطوریکه گاهی راه خانه را گم می‌کردم! و نام فرزندان خود را فراموش می‌نمودم!

هنگامی که شروع با مختن الفبا کردم سی سال از عمر من گذشته بود!

با این همه چندان در راه تحصیل علم جد و جهد کردم تا آنکه خداوند بر من همت نهاد و مرا به این مرتبه رسانید.»

از وضع زندگی این دانشمند جلیل و سختی‌هایی که در هنگام تحصیل خود تحمل نموده است چیز‌های عجیبی نقل می‌کنند که خواستاران می‌توانند به مأخذ شرح حال او از جمله این چند کتاب رجوع کنند:

خاتمه مستدرک، ص ۴۱۳. قصص العلماء تنکابنی، ص ۲۲۹.  
روضات الجنات خوانساری، ص ۳۳۶. تذکرة القبور گزی، ص ۱۳۱.  
ریحانة الادب، ج ۳، ص ۲۵۴. شرح حال وحید بهبهانی از علی دواني،  
ص ۱۱۸ - ۱۲۱. فوائد الرضویه، ص ۲۴۲ و ۵۴۵. هدیۃ الاحباب،  
ص ۱۷۶. مؤلفین کتب چاپی، ج ۳، ص ۵۲۵.



امان الله اردلان (حاج عزالعالک)

## گوشه‌ای از خاطرات من

در اختلافات مشروطه‌خواهان و مستبدین در زنجان حکمران خمسه کشته شد خمسه عبارت از پنج بلوک بود که بنام حکومت خمسه و مرکز آن شهر زنجان بود. حالیه دیگر خمسه گفته نمی‌شود و همان حکومت زنجان نامیده می‌شود.

دولت پدرم فخر الملک را به حکومت خمسه منصوب و پنجاه سوار چگنی از قزوین مأمور شدند که همراه پدرم به زنجان بیایند یاور سرکرده سوار چگنی مرد قوی هیکل و بلند بالائی بود و در تعزیف سوارهای خود می‌گفت: اگر سوارهای من اجازه غارت داشته باشند بهر مأموریتی که بروند ولو کشته زیاد بدنهند بالاخره مأموریت را انجام میدهند ولی اگر اجازه غارت نداشته باشند کاری از پیش نمی‌برند و جدیتی در انجام مأموریت نخواهند داشت.

پدرم با کالسکه، منهم گاهی سواره و گاهی در کالسکه به زنجان رسیدیم. دارالحکومه بواسطه کشته شدن حکمران خالی از سکنه‌حتی در و پیکر قسمتی از بنایها هم خراب بود و با تعمیر مختصری جایجا شدیم.

ملا قربانعلی ملای وقت قدرت زیادی داشت و احکام شرعی صادر می‌نمود در همان ابتدای ورود در خاطر دارم حکمی در

محکومیت یکنفر صار کرده بود که قاتل باید قصاص شود این حکم را چهل پنجاه نفر طلبی به دارالحکومه آورده بودند که اجرا شود. هنوز رعب کشته شدن حاکم قبلی در دلها بود و طلبدها توانستند با فشار و اصرار و ابرام و زور آن شخص باصطلاح قاتل محکوم را گرفته بدست اولیای مقتول بدهند.

دارالحکومه چند حیاط داشت جمعیت زیادی با طلبدها برای دیدن قصاص در محیط محبس جمیع شده بودند من از حیاط مستزل خودمان حدای چند تیر تپانچه و فریاد جمعیت را شنیدم چند نفر از مستخدمین آمدند و گفتند قاتل بدست اولیای مقتول قصاص شده است و جمعیت هم متفرق شده اند.

چندی نگذشت فراش باشی آمد به پدرم گفت: ورنه مقتول قصاص شده آمده و تقاضا دارند جنة زه را به آنها بدهیم بهبند دفن کنند ولی این شخص زنده است و گلولهها فقط خراثی به سر و بدن او وارد کرده و کشته نبوده است مردم هم فهمیده‌اند این شخص زنده است اصرار دارند مجدداً قصاص شود.

پدرم در تجدید قصاص مخالفت کرد و مقاومت نمود و شخص محکوم در محبس ماند و بدست مردم داده نشد بعد از چند ماه در روز عاشورا استجات سینه‌زن و قمه‌زن وساطت کردند و شخص محکوم آزاد شد و از مرگ نجات یافت.

تقریباً در یکسال حکومت پدر، من چون عقیده به مشروطیت داشتم با مشروطخواهان و اقوام و بستگان آقا شیخ ابراهیم زنجانی تماشده زنجان رسیدم و بمطربداری مشروطخواهان معروف شده بودم.

اختلاف محمدعلی میرزا با مشروطخواهان در تهران شدت گرفت؛ من از پدرم اجازه خواستم تهران بروم و در ردیف مشروطخواهان و مجاهدین برخلاف محمدعلی میرزا اقدام کنم ولی پدرم

اجازه نداد تا اینکه مجلس شورای ملی را محمد علی میرزا به توب بست و وقایع باع شاه و کشته شدن عده‌ای از مشروطه خواهان و تبعید بزرگان قوم پیش آمد.

دولتشی که بدمعیل شاه روی کار آمده بود حکام و مأمورین طرفدار مشروطیت را از کار برکنار می‌کرد منجمله پدر منهم از حکومت خمسه معزول و ما به تهران آمدیم.

ممولاً حکام معزول هم بوسیله صدراعظم حضور شاه میرفند مشیرالسلطنه صدراعظم پدرم را پیش شاه برد و منهم با پدرم رفتم در موقع شرفیابی صدراعظم عرض کرد فخرالملک از چاکران - خدمتگذار است. محمد علی میرزا گفت خوبست پرسش هم از او یاد بگیرد این گفته قدری به من تکان داد ولی همان یادآوری بود بحمدالله مجازاتی در کار نبود همان روزها سلام رسمی بود منهم با پدرم رفته بودم علاوه از سرباز و توپخانه ایلات با لباسهای محلی قشقائی - بختیاری - کرد - لر - شاهسون و سایر طوایف دسته دسته از مقابل شاه عبور میکردند در آخر هم بریگاد فراق بالباسهای بلند صاحبمنصبان با لباس ماهوت قرمز و چکمه جالب توجه بود.

من پهلوی سردار سیف برادر حاج مجددالدوله ایستاده بودم سردار ناصر به من گفت تابحال در دوره قاجاریه چنین سلام باشکوهی دیده نشده است من البته آهسته سردار گفتم اینها اصولاً دل خوشی از محمد علی میرزا ندارند همینکه چند نفر مجاهد به تهران هجوم بیاورد همگی به خانه‌های خود فرار میکنند سردار ناصر گفت: از این حرفا نگو جانت در خطر خواهد بود. پدرم از اوضاع و دولت وقت ناراضی بود تصمیم به زیارت مکه معظم و اعتاب مقدسه گرفته و سفر طولانی که نه ماه طول کشید بدؤاً مشهد مقدس و از راه روسیه و اتریش و بالکان و اسلامبول بدیروت رفت و از آنجا به شام و مدینه منوره و مکه معظمه مشرف شدیم.



پیر مسمر نخست وزیر فرانسه<sup>۱</sup>

## اولین و آخرین دیدار با زنرال دو گل

پیر مسمر PIERRE MESMMER نخستوزیر پیشین فرانسه روز پنجم ژوئیه ۱۹۷۲ (۱۴ تیرماه ۱۳۵۱) پس از استعفای شابان دلماس نخستوزیر وقت فرانسه به نخستوزیری برگزیده شد.  
وی خدمت اداری خود را از ارتش فرانسه شروع کرده و از همکاران و طرفداران صمیمی و وفادار ژنرال دو گل بوده است و سالها با او همکاری داشته است.

مسمر قریب بیست سال در خارج از فرانسه و در ارتش آن کشور خدمت کرده و ۹ سال هم اداره امور قشون فرانسه را بعهده داشته است و خدمات فراوانی به ارتش و کشور خود انجام داده است.  
وی گوشاهای از خاطرات خود را برای آقا JACK CHARGELEGUE حکایت کرده است که خلاصه و تلخیصی از آن از پاریس ترجمه می شود.

\* \* \*

اولین دیدار من با ژنرال شارل دو گل روز ۲۶ یا ۲۷ ژوئیه سال ۱۹۴۰ بود. در آن سال جنگ جهانیگیر، جهانی را بکام خود در کشیده و کشور ما هم تحت اشغال قوای متخاصم بود. دو گل در

۱. ترجمه دکتر خراسانی.

انگلستان، فرانسه آزاد تشکیل داده بود و منهم افسری جوان و با حرارت و با احساسات بودم و با یکی از همکارانم (سروان سیمون) به انگلستان رفتیم و با ژنرال دو گل ملاقات نمودیم و اظهار علاقه کردیم که به لژیون فرانسه آزاد که ژنرال تشکیل داده و ندای آزادی وطن را بلند کرده بود بییوندیم.

گفتگو و دیدار ما با دو گل قریب به دقیقه طول کشید و ژنرال فوراً تقاضای الحق ما را بد لژیون پذیرفت و ما رسماً بعضیت لژیون درآمدیم.

ژنرال دو گل در آن ایام اعتقاد داشت که باید پرچم فرانسه را برافراشته نگاهداشت و با همه امکانات موجود به جنگ ادامه داد و خاک وطن را از قوای اجنبی یاک کرد و در این راه آنچنان پایداری و مقاومت نمود تا بالاخره بد آرزوی خود رسید و کشور ما استقلال و آزادی خود را بازیافت و نیروی مهاجم را از خاک خود بیرون کرد.

و اما آخرین دیدار من با دو گل در کلمبی صورت گرفت. فاصله بین این دو دیدار ۲۹ سال بود.

در این دیدار ژنرال از من و خانم دعوت بعمل آورده بود تا ناهار را با وی صرف کنیم. من و خانم بمنزل دو گل رفتیم و چند ساعتی را با او گذراندیم و از گذشته و حال و آینده گفتگو کردیم. آنروز ژنرال علاقه داشت جریان آپولوی ۱۱ را که آرمترانگ و همکارانش آنرا هدایت می کردند تماشا کند زیرا به این قبیل تحقیقات علاقه واخر داشت. پس از دیدن برنامه آپولو و صرف ناهار ساعت ۴ بعداز ظهر منزل ژنرال را تسرک گفتیم بدیهی است بین ملاقات اول و دوم بدفعات و به کرات از دیدار دو گل به مردمور شده بودم.

در جنگ بئر حکیم گرفتاری های فراوان برای من پیش آمد لیکن سرنوشت چنان بود که از دام آنهمه گرفتاری در واقع از مرگ

### حتمی نجات یابم.

در این جنگ نیمی از سربازان ما نابود شده بودند. آلمانها وسائل و امکانات فراوان داشتند و نقاط مختلف را زیر نظر گرفته بودند. من سه نستگاه توبه ضد تانک در اختیار داشتم که از کار افتاده بود و توپچیان آن نیز کشته شده بودند حقیقتاً وضع بسیار بدی برای ما پیش آمده بود احساس می کردم که بسوی مرگ قدم بر می دارم. قریب چهار شب امروز خواب و استراحت نکردم و غذا یا آشامیدنی هم برای سنجوع بست نیاورده بودم و با این حال سی کیلومتر پیاده روی کردم تا بالاخره در حوالی اریتره بحال اخماء افتادم و دوستانم را یافتد و از مرگ حتمی نجاتم دادند.

حادثه دیگری که برای من اتفاق افتاد مربوط به جنگ ژاپن بود. در این جنگ نیز ما خیلی از هم زمان خسودمان را از دست دادیم و من ناچار مدت دو ماه در ویتنام ماندم و در این مدت تجربیات و اطلاعات فراوان از زندگی در ویتنام و ویتنامیان بست آوردم ضمناً با پایی پیاده به شمال تونکن نیز مسافت کردم و خاطرات سیاسی و نظامی زیادی از این مسافت‌ها دارم که نقل آن را فرستن دیگر باید.

سومین حادثه زندگی من مربوط می شود به استقلال یافتن کشورهای آفریقای سیام یايد بگويم که من بر حسب استعداد و ذوق و در واقع سرنوشت خدمت در نظام آنهم در ماوراء بخار را برگریدم و قریب بیست سال از عمرم را در آن مسحات وقف این خدمت کردم.

بنابراین در دورانی که من در آفریقا بودم ظاهر و شاهد کسب استقلال کشورهای آفریقائی بودم و در وضعی قرار داشتم که از لحاظ شغلی به طالبان استقلال هم کمک می کردم.

سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۲ از سالهای پس از حملت دوران توافق عن در العجز بوده است و این رحمت و سختی برای سایر همکارانم

ذیر وجود داشته است. البته ها نمی خواستیم و گمان نداشتیم که  
الجزیره را برای همیشه در اختیار خواهیم داشت لیکن در آن وقت  
که قصد این استقلال باین کشور در میان بود ما سعی و کوشش  
داشتیم که بدون این که در کار ارتش فرانسه از هم گسیختگی و  
بی نظمی پیش آید این کار انجام شود همانطور که می دانید به تبعیجه  
مطلوب هم رسیدیم...

## تقطیم از سیف‌الله وحیدنیا

### دو نامه از صدرالسلطنه معروف به حاجی واشنگتن

دونامه از صدرالسلطنه معروف به حاجی واشنگتن سیف‌الله وحیدنیا حاجی حسینقلی‌خان نوری معروف به حاجی واشنگتن پسر هفتم میرزا آقا‌خان نوری صدراعظم دوران ناصرالدین‌شاه بوده است. وی از صاحب‌عنصیان وزارت خارجه و سالی چند در کشورهای هندوستان و آمریکا بخدمت اشتغال داشته است.

حسینقلی خان در سال ۱۳۰۱ هجری قمری لقب معتمدالوزاره یافت و پس از بازگشت از سفر آمریکا (۱۳۰۶ هـ - ق) از طرف ناصرالدین‌شاه به لقب صدرالسلطنه مفتخر گردیده است و بسال ۱۳۱۰ وزیر فوائد عامه دربار ناصری شده است.

از دوران خدمت و توقف صدرالسلطنه در واشنگتن داستان‌های جالبی نقل می‌کنند که ذکر آن‌ها را در اینجا ضروری نمی‌پند. و اما دو نامه‌ای که ذیلاً ملاحظه می‌فرمایید یکی در سال ۱۳۱۱ قمری نوشته شده و زمانی بوده است که وی سمت وزیر فوائد عامه را داشته است. این بادداشت در صفحه آخر کتاب خطی بنام «بادداشت‌های میرزا فضل‌الله نوری (وزیر نظام)» بخط مرحوم صدرالسلطنه نوشته شده است وهم‌اکنون در کتابخانه مجلس مضبوط است.

و بادداشت دیگر در دعهه دوم ماه ذی‌قعده سال یکهزار و سیصد و بیست و چهار بخط خوش در پایان دیوان اشعارش نوشته شده و

این کتاب هم‌اکنون در اختیار آقای حسین ثقیل اعزاز است. این یادداشت را صدرالسلطنه بقول خودش برای یادگار و تجربه‌روزگار و عبرت فرزند خود صدرالصدور نوشته است.

وی پس از عیادت از مظفرالدین شاه و بررسی اوضاع دربار قاجار پیش‌بینی کرده است که کار شاه تمام است و بزودی دعوت حق را لبیک خواهد گفت:

پیش‌بینی صدرالسلطنه صورت تحقق پذیرفته و چند روز بعد یعنی در ۲۴ ذی‌قعده سال ۱۳۲۴ مظفرالدین شاه در سن ۵۵ سالگی در تهران درگذشته است.

اکنون این یادداشت‌ها را مطالعه فرمائید.

### یادداشت اول:

بسمه تعالیٰ: روز پنجم شنبه غرہ شهر شعبان المعظم ئیلان ئیل هزار و سیصد و یازده هیجری که از عمر چهل و هفت میگذرد وسی سال است که پدرم مرحوم جنت‌مکان میرزا آقاخان صدراعظم وفات یافته و حضرت علیه والدۀ بزرگوارم که دختر عمومی پدرم که مرحوم زکیخان سردار است هشتاد ساله در تجف اشرف مجاور است و روز است که فرزندم مهرماه خانم بسلامتی بجهت محمد حسین خان پسر ساعد – الدوله سردار تنکابنی عقد میشود بمبارکی این کتاب از شخصی ابتداء شد.

این تاریخی است که عم بزرگوارم مرحوم میرزا افضل الله وزیر نظام انشا فرموده و هشتاد سال عمر کرد. بعد از پدرم بفاصله دوازده سال مرحوم شد و بعد از برهم خوردن دستگاه صدارت هر قدر کوشش کرد با کمال استعداد و قابلیت صاحب‌کار نشد و از پدرم بزرگتر بود و بنده زمان عزل پدر ده ساله بودم و زمان فوت پدر هفده ساله بهندوستان جنرال قوسول و بعد درینگی دنیا سفیر کمیر شدم و پس هفتم مرحوم پدر هستم بمکه و عتبات و مشهد مقدس بزیارت رفتم.

امروز ملقب به صدرالسلطنه و وزیر فواید عامه هستم و خانه بندی در  
نظامیه روپروری مسجد مرحوم سپهسالار است و فرانسه و انگلیسی  
میدانم و اولادم منحصر بهمین دختر است و روزگار ایران را تباہ و  
سیاه می‌بینم خدا بهمه رحم کند دنیا محل عبرت است رفتند و ماهم  
میرویم و هرچه داریم همه از دولت قرآن داریم حرره العبد حسینقلی  
نوری - سنه ۱۳۱۱ .

### یادداشت دوم :

بسم الله الرحمن الرحيم، این بندی حیر که در این تاریخ که در  
شهر طهران بوده لازم آمد که برای یادگار و تجربه روزگار این  
مطلوب را بنویسد که برای ناقدي بصير يکار آيد و فرزند عزيزم ميرزا -  
نصرالله خان صدر الصدور عبرت گيرد. شب يكشنبه چهاردهم شهر  
جمادی الثانیه لوی ئیل سنه هزار و سیصد بیست چهار هجری که لیله -  
المیلاد اعلیحضرت مظفر الدین شاه قاجار بیچاره بود عصر رفتم بیاع  
میرزا علی اصغر خان امین السلطان نزدیک به غروب آمدم به سفارت  
انگلیس درب سفارت دیدم شورشیان ایران چراغان کردند برای تماشا  
وارد باع سفارت شدم واقعاً خیلی تماشا داشت تمام سفارت را اصناف  
مردم چادر زده جوقه نشته بودند رئیس این جماعت ( حاجی -  
محمد تقی کاشانی ) خطیب این جماعت ( میرزا محمود قمی ) حرف  
ایشان خواستن حریت و عدالت و عزل شاهزاده اتابیک ( سلطان  
عبدالمجید ) پسر مستبد سلطان محمد عضد الدوله این فتحعلی شاه قاجار  
 بواسطه سوء تدبیر این شاهزاده دیوانه خودش بقوت جماعت معزول و  
سلطنت بالاستقلال مشروطه شد. فردا که روز عید مولود شاه ایران  
بود رفتم بدربار مظفر الدین شاه در صاحبقرانیه میرزا نصرالله خان  
نائینی پسر آقا محمد درویش که از طایفه دراویش نائین است صدر -  
اعظم و جالس بر هند بود خدمت شاه رفته بشه یک طرف بدن  
از طرف چپ کم حس و فلچ حرفهايش تمام غلط در هر پایی یکجور

کفش، پای راستش نیم چکمه‌سیاه، پای چپش کفش ماهوت خاکستری از حکومت فیروز الدوّله با این‌همه اغتشاش بدستور حاج‌الدوّله مصطفی - خان قاجار که شخص بداخل‌الاقی است تعریف می‌کرد و امروز تمام امور در دست شاهزادگان قاجار است چنان‌چه صدر اعظم هم شاهزاده بود (عین الدوّله دامادشاه) عصر شاه بیچاره بکامرانیه بهمراهی برادرش کامران میرزا نایب‌السلطنه وزیر جنگ آمد با حالت بسیار ناخوشی شب را ماهها به شام دعوت داشتیم جماعت سفران باخانمهای آمدند حسب - المرسوم دختر وزیر مختار روس قسمت من شد من او را سر میز بردم و یاهم نشستیم دولت روس هم امروز پدر جمهوری ایران مبتلاست و تفصیل دارد. فردا که روز دوشنبه پانزدهم شهر جمادی‌الثانیه بود به‌طهران آمدم شب سهشنبه و چهارشنبه شهر بودم شب پنجمشنبه ۱۸ خواب دیدم که من دست انداخته چند عدد مروارید و چند عدد زمرد آویز با اشرفی طلا از پرده کعبه معظمه گرفته و به روی بام کعبه رفتم دیدم سیدی در لباس عرب آنجا نشسته و رحل قرآنی رویرو دارد و بر پدر و مادر من آهرزش میکند و میرزا علی پسر قوام‌الدوّله مرحوم که داماد من است به من در طوف حرم میگوید قدر دانه‌های مروارید و زمرد را بدانید که نظیر ندارد و چیز‌هائی در خواب دیدم که یادم نیست و یازده سال است که از سلطنت این شاه میگذرد و در حق من محبتی نکرده و تقصیرم این شد که در ایام ولی‌عهدی من که تو در هندوستان وزیر بودی تخم چای خواستم چرا نفرستادی و حال آنکه خود چای را خواسته بود و فرستادم. این شاه بیچاره بی‌عقل‌ترین سلاطین بود و حالا هال و حال و دولتش همه به آخر رسیده و گمان دارم در رمضان و زمستان از دنیا برود با تهایت بدجتنی و علمای تهران (آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد پسر آقا سید صادق) وغیره رنجیده بقم رفتند و در طهران در مسجد جمعه بستی شدند و از ایشان بقوه جبریه گرفتند و کشتند وحالا عضد‌الملک رئیس قاجار را فرستاده که ایشان را قبول شرایط بیاورند در خصوص دولت قارباریه از این

تاریخ سپری شد این پادشاه به سفر محض خوش گذرانی بتعاشای فرنگستان رفت دارای صد کرور قرض بروسیه شد چهار صد کرور پول ایران را بیازی به بانگ انگلیسها برداشتو کاغذ کهنه جایش گذاشتند پدر این پادشاه ناصرالدین شاه به تیر میرزا رضا جمهوری طلب کشته و تنبیه شد و الان اسپر دست حسین پاشاخان امیر بهادر است. و این مرد بی سواد در دربار است پدر من مرحوم میرزا نصرالملکان مشهور به میرزا آقا خان صدراعظم بود از طایفه خواجه نوری پنج کرور مال را ب مجرم بی تقسیم برداشت و پدرم از خصمه باد آورد و در قم مرحوم شد وحال تصریح پسری جز من ندارد و با آن همه خدمات حال من این است. ای پسر جان من منهم همان یک پسر دارم که توئی و اسم پسرم را داری و الان هیجده ساله هستی و امال تو را ختنه کردم خدا کند عروسی تورا بیینم والآن من شصت سال دارم و امیدوارم کمخواب اثر کند و بدین خود خدمت کنم و بر بام کعبه مقصود رسیده و از حرم خداوندی جواهرات علوم دنیا و آخرت تحصیل کنم. یقین دارم که کار مظفرالدین شاه قاجار تمام است و فرمانده مملکت حکیم باشی است اعلم الدله و خود باشی معتمدالحرم و امیر بهادر فراچمدانی و مصطفی - خان للهخان قاجار حاجب الدله عنقریب این دولت قاجاریه سپری میشود والآن جمهوریست و انگلیس تصرفات مالکانه مخفیه دارد و امور مملکت بدلست آخوند و ملا افتاده و ملاها و سیدها فرماده شدند و روز یکشنبه یست و یکم که روز وفات ابی بکر است وارد دارالخلافه طهران می شوند (آقا سید عبدالله آقا سید محمد حاج شیخ فضل الله - نوری) وزیر فواید صدرالسلطنه الحاج حسینعلی نوری .

www.KetabFarsi.com

ترجمه دکتر کوثری

## ماجرای گنجینه عظیم ترازهای روسیه

مطالعه داستانهای دفاعی و گنجینه‌های سلاطین و افراد متمول همواره مورد توجه اکثریت خوانندگان بوده و هست در طی دو جنگ جهانی اخباری چند راجع به آندوخته‌های هیتلر و موسولینی و رومل منتشر شد ولی نویسنده‌گان اطلاعات دقیقی در این اخبار منعکس نساختند لیکن بر عکس، از پشتواهه‌بانک امپراتوری روسیه و سرنوشت آن آگاهی کامل داریم و اینک خوانندگان عزیز را با این ماجرا آشنا می‌سازیم.

پس از ورود امپراتوری روسیه به جنگ بر علیه آلمان در سال ۱۹۱۴ بر پایتخت این کشور مردم شور و احساسات فوق العاده نشان دادند ولی در مدت کوتاهی در تاریخ سیام اوت ۱۹۱۴ در شهر «قانبرگ» اولین شکست وحشت‌آور بقوای تزار وارد شد و شور و نشاط مردم مبدل بیأس و ذالمیدی گردید. پس از عقب‌نشینی‌های متعدد در سال ۱۹۱۵ تزار فرمانده کل ارتش روسیه «گراندموکنیکلا» را از کار بر کنار نمود و خود شخصاً ادامه جنگ را بعهده گرفت.

تفوق قوای جنگی آلمان روسها را ناچار ساخت که جنبه دفاعی در نبردها اتخاذ کنند با وجود کمک‌های ذیقیمت متفقین او صناع جبهه جنگ روس و آلمان آخرین وارث پطر کبیر را بسی نگران ساخته بود آلمانها پس از تسليط بکرانه‌های «بالتیک» شهر بطر و گراد

را مستقیماً مورد تهدید قرار داده بودند.

در آن اوضاع آشفته دولت روسیه تصمیم گرفت که پشتونانه طلای بانک دولتی را که متجاوز از یک میلیارد روبل طلا بود و در زیر زمینهای بن مسلح قرار داشت از پایتخت بجای امن تری منتقل نماید. در حدود ده هزار صندوق محتوی شمشهای طلا و هزاران کیسه ناک و مهر شده محتوی اسکناس‌ها و اسناد خارجی و در حدود ده صندوق کوچک مملو از الماس سبزیه و سنگ‌های قیمتی و اموال بوسیله‌رام آهن بسوی شهرهای دور افتاده شرق روسیه برآه افتادند.

قسمت اعظم این گنجینه عجیب را بطور موقت در زیرزمین‌های بانک «فازان» مستقر نمودند شهر فازان در تزدیکی کرانه رود «ولگا» و از پایتخت روسیه بیش از یک‌هزار «ورست» فاصله داشت.

پس از مدافعت دلیرانه‌ی سربازان روسی خطوط جبهه‌جنگ کم و بیش تثبیت شد و پایتخت روسیه از هجوم سربازان قیصر در امان ماند ولی ناگهان در سال ۱۹۱۷ انقلاب روسیه بهائند بمب نیرومندی منفجر گردید. با وجود شجاعت فرمانده‌ای روسی که بطور تحسین – آمیزی با تداشتن مهمات و لباس و غذای کافی در مقابل سربازان آلانی ایستاد کی میکردند انقلاب در فاصله چند روزی امپراطوری چند صد ساله روسیه را از پای در آورد.

مدت هشت ماه تمام کرنکی رئیس دولت موقت روسیه کوشید که جمهوری روسیه را با کمک کشورهای متفق بجنگ با کشورهای اروپای مرکزی ترغیب و تحریض نماید ولی ناگهان کودتای بلشویکها در تاریخ هفتم نوامبر ۱۹۱۷ و امضای قرارداد ترک مخاصمه در سوم مارس ۱۹۱۸ بین سویت‌ها و نمایندگان قیصر کشور عظیم روسیه را در وضع تازه و ناگواری قرارداد.

قبل از اینکه کرنکی بتواند بوسیله اتوبویل که سفیر کبیر امریکا در اختیار او گذاشته بود بگریزد هایل بود که موجودی طلای دولت موقت را بیکو از کشورهای متفق منتقل نماید ولی فرصت اینکار را

نیافت ولنین که بنویه خود رئیس دولت بلشویکسی روسیه شده بود اندوخته «قازان» را در اختیار خود داشت.

لنین موقعیکه مشاهده کرد که قوای آلمانی زیاد پیشتر پتروگراد ترددیک شده‌اند پایتخت کشور را به مسکو انتقال داد و شهریکه روزگاری مقر سلطنت «ایوان مخوف» بود به کعبه کمونیسم جهان مبدل گردید در این موقع تشنجات و توطئه‌هایی از خارج و داخل بر علیه دولت لنین شروع شده بود و از سوی دیگر سفیر کبیر آلمان در مسکو هم بنویه خود لنین را تحت فشار قرار داده بود این عوامل باعث شد که او طلاهای روسیه را در همان قازان متوقف ساخته و به مسکو نیاورد.

### چکا از گنجینه مواظبت عیکند

عناصر ضد انقلابی در روسیه بروزی نست باسلحه بردند و در دسامبر و زانویه سال ۱۹۱۸ در ناحیه «دن» جنگ داخلی را شروع کردند. مدت دو سال از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ نبرد خونین روسهای سفید و سرخ سرزمینهای امپراطوری روسیه قدیم را به گورستان مردم روس مبدل ساخت.

پس از گذشت سالیان مورخین جنگ‌های داخلی روسیه را به مرحله تقسیم کردند:

۱- جنگهای کوچک بدون اهمیت و حملات مسلحانه به تأسیمات کمونیست‌ها از مارس تا دسامبر ۱۹۱۸.

۲- محصور ساختن کمونیست‌ها از زانویه ۱۹۱۹ تا اکتبر ۱۹۱۹ ادامه داشت و چیزی نمانده بود که فاتحه انقلاب بلشویکی خوانده شود.

۳- بالاخره شکست قوای روسهای سفید از نوامبر سال ۱۹۱۹ تا نوامبر سال ۱۹۲۰، تا ماه آوریل ۱۹۱۸ شهر تجارتی کوچک قازان از آرامش کامل برخوردار بود و فقط گاهگاهی سویت محظی که از

بلشویکها و سویسیالیست‌های انقلابی تشکیل شده بود تظاهرات پرسو صدائی راه میانداخت اختلاف اساسی سویسیالیست‌ها با بلشویکها این بود که آنها علیرغم تمایل لنین میخواستند جنگ با آلمان از سر گرفته شود در انتخاباتیکه سال گذشته از ۱۵ تا ۲۷ نوامبر انجام شده بود اکثریت متعلق به سویسیالیست‌های انقلابی بود و طرفداران لنین در تمام کشور نهمیلیون رأی در مقابل ۲۱ میلیون رأی برای سویسیالیست‌ها بدست آورده بودند. تمایندگان و فرستادگان دولت هر کردی شوروی می‌کوشیدند که در تمام شهرستانها با فراکسیون اکثریت مماثلات کنند چون قسمت اعظم کارها و مسئولیت‌ها در دست آنان بود در قازان مرد روز «موراویف» نامیده می‌شد این «تاواریش» که از سوی سویسیالیست‌های انقلابی بود به موسیله «تروتسکی» بر سر کار آورده شده بود. تروتسکی در آن زمان وزیر جنگ لنین و فرمانده عملیات نظامی در او کرائین بود «موراویف» موقوفیت‌هایی در جنگ با عناصر ضد انقلابی بدست آورده بود و دولت شوروی با عنوان کمیسر و مسئول نظامی منطقه قازان را با و داده بود.

یکی از مأمورین «چکا» سازمان پلیس بلشویک که بعدها بنام «گئیئو» موسوم شد معاونت موراویف را داشت نام او «پوپوف» بود او علاوه بر معاونت موراویف رئیس بانک دولتی شوروی در قازان بود. در آن زمان هنوز اطمینان باعضاً حزب وجود نداشت و در اوایل سال ۱۹۱۸ پوپوف که کامل‌اُ حق داشت نسبت به موراویف سو عضن داشته باشد تصمیم گرفت که موجودی بانک را بسوی شمال فرستاده و در «نیز فی نو و گرود» نگاهداری نماید (امروز این شهر بنام «گورکی» نامیده می‌شود).

او پیشنهاد خود را به کرملین فرستاد ولی دو سه روز بعد «موراویف» او را احضار کرد و با خشم فوق العاده پرونده‌ها را بصورت او برتاب نمود.

موراویف فوراً تلگرافی برای لنین فرستاد که اصل آن هم اکنون

در بایگانی کرملین نگاهداری میشود: «من کاملا بر اوضاع سلط دارم. هیچگونه خطری برای گنجینه موجود نیست. در شهر قازان تنها من هستم که باید تصمیم بگیرم!»

### موراویف در نقشه خود موفق نمیشود

اولین دستجات روسهای سفید در ناحیه ولگا دست بکار شده بودند تروتسکی برای مقابله با آنان موراویف را در پست خود آباقا نمود و باضافه در نهم ژوئن فرماندهی جبهه خاور را باو سپرد. در حقیقت یکی از دوستان صمیمی موراویف بنام «بوریس ساونیکف» به نفع او در کرملین اقداماتی انجام داده بود و توصیه‌هایی برلینی و تروتسکی کرده بود یکماه بعد همین «ساونیکف» در مسکو توطئه‌ای برآه انداخت که در تیجه «کنت میربانخ» سفير آلمان در روسیه بقتل رسید و لینین او را برای همیشه طرد کرد.

یک عامل قازه در منازعات کوچک بلشویکها و دشمنان آنان پیدا شده بود «سر بازان چک» این سربازان که سابقاً در ارتش اطربش میجنگیدند با سارت روسها در آمدند و چهل و دو هزار نفر از آنان که از اهالی «بوهم و مراوی» بودند در روسیه گردیم جمع شده بودند و تصمیم داشتند که در پیرو اقدامات «مازاریک» اولین رئیس جمهور چک اسلواکی مراقبت نمایند لینین بدین سربازان قول داده بود که از راه «ولادی وستک» آنها را بموطن خود باز گرداند ولی این عده چندان اطمینانی بقول وقرارداد لینین نداشتند و چون همگی به خوبی مسلح بودند سراسر راه آهن سیر به راتحت اختیار خود در آوردند بودند و منطقه‌ای بطول هشت هزار کیلومتر از «شیزرانگ» تا «پاترا» و «ولادی وستک» بفرمان آنان بود.

از اواسط ماهه به بعد تصانیماتی بین این ذیر و سویتهاي محلی در «چلیاپینسک» در ناحیه اورال و سایر نقاط رخ داده بود. آنها روابطی با عناصر ملایم سویه‌الیستهای انقلابی و زارعین منطقه ولگا

پیدا کرده بودند.

در اواخر مه تروتسکی که بسیار خشمگین شده بود دستور داد که تمامی سویت‌های محلی بر بازان چلک را خلیع سلاح نموده و آنها را که مقاومت کنند تیرباران نمایند.

این تصمیم عجولانه به باروت آتش زده بود. چکها که در منازعات بیطرف بودند همگی از هواداران جدی روسهای سفید شدند و در چنگ‌های داخلی روسیه وارد گردیدند و در روزهای اول ماه ژوئن شهرهای «چطیاینسک» و «فیزنسی اونیسک» و «سیزرانسک» و «کانسلک» و «دامسک» را متصرف شدند.

آنها پیش ستون فرات واقعی عملیات ضد بشویکی در قسمت شرقی امپراطوری روسیه مبدل شده بودند متفقین که در سواحل اقیانوس منجمد شمالی پیاده شده بودند امید داشتند که بکملت چکها قوای خود را به داوطلبان سفید شبه جزیره «کریمه» پیوسته نمایند.

در آبتدای ژوئیه سال ۱۹۱۸ واقعه بسیار عجیبی در قازان اتفاق افتاد: «موراویف» به روسهای سفید پیوست! او به مردمی یکی از هم مسلکهای سیاسی خود بنام «ایوانف» که فرماندهی نظامی شهر «سیم-پیرسکه» در تزدیکی قازان را داشت بهم واحدهای نظامی جبهه تلگراف کرد:

«با چلک‌ها صلح کنید! با آلمان خواهیم چنگید!» ایندو مرد با یکدیگر جمهوری مستقل «ولگا» را تشکیل دادند.

ولی در یک متنیگ پرحرارت موراویف در حالیکه رولور خود را حرکت میداد و سخنرانی میکرد؛ یکی از افراد گارد سرخ وفادار به لئین او را مقتول ساخت.

یک نماینده فوق العاده کرملین موسوم به «أورجونی کیدزه» که از گرجی‌های دولت استالینی بود بفوریت به قازان وارد و زمام امور را در نست گرفت قبل از اینکه موسیالیست‌های انقلابی بتوانند گنجینه را بدست چکها بسپارند..

### ۸۳۹۹ حمله طلا و جواهر

در نظامی قازان در دو قدمی میدان داشکده قرار دارد که بانک موصوف در آنجا قرار گرفته است و در این دزدیک گروهان از اهالی صربستان تحت فرماندهی سرگرد «بلاگوتیچ» مستقر شده‌اند.

در این جنگ داخلی عجیب که اسلاموها بر ضد مسکو وارد عمل شده‌اند و اهالی «لتونی» بهمایت از رژیم جدید برخواسته‌اند خارجیها مداخله می‌کنند و موفق می‌شوند. «بلاگوتیچ» مدت چند هفته است که با ژنرال فرانسوی «لورنی» که اخیراً در «سیبری» پیاده شده است تماس دارد.

روز پیست و ششم زوئیه یعنی فردای آن روز یکد «اکاچین لورگ» بوسیله قوای چک مسخر می‌شود بلاگوتیچ به «سیمپرسک» می‌رود و در اجتماع اسرار آهیز شرکت می‌کند.

او در مقابل خود نایب سرهنگ «کاپل» فرمانده نیروهای سفید اورال را با یک پیراهن دهاتی با «سروان استپانف» می‌بیند.

ایندو مرد اوضاع را تشریح می‌کنند و اظهار میدارند که در منطقه قازان در حدود پنج هزار افسر سابق تزاری حضور دارند و کاملاً آماده‌اند که شورش کنند و بسرعت پنجمین ارتش سرخ را متلاشی نمایند آنها تأکید می‌کنند که پاداش قابل توجهی از طلاهای بانک قازان بد سربازان صربستان داده خواهد شد.

«بلاگوتیچ» مشاهده می‌کند که بزودی با جیوهای پر از طلا پکشور خود معاودت خواهد کرد او پفورت نقشه سفیدها را قبول می‌کند.

در شب اول تا دوم اوت ۱۹۱۸ شهر قازان بوسیله گروه افسران شاهدیوست که باسلح‌هایی که از نبردهای کوچک از باشیکها بدست آورده‌اند مسلح می‌باشند محاصره می‌شود یک ناوگان جنگی واقعی از رود ولگا وارد شهر می‌شود در حدود پیست و یک کشتی که به مسلسل و قویهای کوچک مسلح بودند در این عملیات شرکت می‌کنند و

سوسیالهای انقلابی سیم بریست را به قازان میرسانند.

جنگ بشدت در گیر میشود و مداخله سیصد نفر سرباز بلاگوتیع مقاومت دلیرانه گارد سرخ تحت فرماندهی «وازتیس» کمیسر شوری را در هم می‌شکنند. در روز ششم اوت تیراندازی قطع میشود سربازان اهل لتوانی با نظم عقب‌نشینی می‌کنند و یکصد صندوق طلا را در بیست آرابه به مرأه می‌برند.

بکمل پادگان «صرب» کمرل آن بی‌شباهت به داستان اسب «تروا» در حماسه هومر شاعر یونانی نبود تمامی گنجینه امپراطوری روسید اکنون بدلست سفیدها می‌افتد. بفوریت خبر این موفقیت بزرگ به دریاسالار «کولچاک» فرمانده کل قوای سفید ابلاغ می‌شود در تلگرام قید شده بود:

— ۸۳۹۹ صندوق محتوی شمش طلا.

— ۲۴۶۸ کیسه محتوی پول فقره و اسکناس خارجی.

— ۱۸ کیسه بزرگ محتوی سکمهای طلا.

ارزش آنها بیول روسيه معادل ۶۵۰ ميليون روبل طلا و ارزش امروزی آن به ۶۰۰ ميليون دلار بالغ می‌شود.

کولچاک پس از شنیدن این خبر هست بخشن از خوشحالی بر روی پای خود بند نبود.

همه میدانند که طلا اعصاب جنگ را تشکیل میدهد او خود را کاملا قادر میدید که بلشویک‌های پلید را از روسيه مقدس راند و پیروزمندانه بمسکو وارد شود. ولی افسوس که این ملاح شجاع و با جسارت و با روحیه جوانمردان نمیدانست که لنین بدون اراده و میل خود هدیه مسمومی را بدو تحويل داده است.

### گنج در آفتاب سیری ذوب می‌شود

برای حمل صندوقهای طلا از شهر قازان تا «امسلک» مقر فرماندهی دریاسالار کولچاک پنج ترن مخصوص لازم بود. طلاها در

تاریخ ۱۳ اکتبر در حالیکه یک فوج از سربازان چک که تا دندان مسلح بودند آنرا محافظت می‌کردند به مقصده رسید.

در تمام جبهه‌های جنگ قوای سفید و سرخ و در تمام سیری خبر تصرف این غنیمت یمانند برق منتشر شد همد می‌گفتند: طلاهای قازان متعلق بعاست بزودی سربازان ما چند برابر خواهند شد.

افتقال این گنجینه عظیم بدون مشکل انجام نشد در چند کیلومتری ایستگاه «اووا» قرن شماره ۵۳۵۴ که از واگن‌های مستعمل و تعمیر شده که صدها بار به جبهه جنگ لهستان رفته بودند تشکیل شده بود بعلت شکستگی یکی از ریل‌ها متوقف می‌شود و یکی از واگون‌ها یک پهلو بر روی خط می‌افتد. تصادفاً در همین واگن سکه‌های طلا که در هیچ‌جای کیسه قرار گرفته بود حمل می‌شد در اثر سانحه گونیها پاره شده بود و سکه‌های درشت طلا که همگی تصویر تزارهای روسیه بر روی آنها ضرب شده بود بر روی راه آهن سرتاسری سیر به ریخته شده بود. سربازان زار و تزارزنده پوشیکه در اطراف قرار داشتند بسوی سکه‌ها یورش برداشت و مشت هشت سکه‌های زیبا را بجیب خود ریختند و بزودی کت نظامی آنها بنحو مضمضکی متورم گردید.

غیرغم مداخله و تهدید افسران چک سربازان منظمی که در اکثر جبهه‌ها جان خود را به خطر انداخته بودند از استرداد طلاها خود - داری کردند افسران دستور دادند که غارتگران را تیرباران کنند در آن موقع بتدریج به آهستگی سکه‌ها چند عدد چند عدد بداخل واگن معاودت کردند.

پس از شمارش موجودی واگن معلوم شد که ۱۰ سکه بزرگ مفقود شده است و تحقیقات بعدی برای کشف آنها به نتیجه نرسید ولی این تازه اول کار بود!

موقعیکه هر پنج قطار قرن در ایستگاه «امسک» توقف کرد معادل پنج میلیون روبل طلاناپدید شده بود ستاد امیرالکولچاک و فراقوهای تحت فرماندهی «سنوف» که یکی از جنگجوترین واحدهای سفید

بودند مأموریت کشف طلاهای مسروقه را یافتند.

در این موقع کولچاک مظفرانه شهر «اکاترینبورگ» وارد شده بود و طرفداران رژیم سلطنتی روسیه که بمناطق کوهستانی اورال گردیده بودند از او استقبال بی نظیری بعمل آوردند این موقوفیت‌های بیابی و مخصوصاً تصرف طلاها امیرال کولچاک را بطوری مغرور ساخته بود که کوچکترین توجیهی بتصایع و راهنمایی‌های اطرافیان نمی‌کرد او فوراً استورداد که این جمیعت‌های شهر و کمیته‌های جمهوری‌خواه شهرستانها که اداره امور را در دست داشتند منحل شوند.

این آخرین خط کولچاک نبود عملیات نسنجیده بسیاری بدنباله آن اذ او سرزنشکی نبود که دامنه تصرف «قازان» یکی از شکست‌های بزرگ رژیم پلشویک بود و این شهر در تزدیکی «نیز نیتو و گرود» واقع شده بود و از آنجا فاصله زیادی تا مسکو وجود نداشت پایتخت جدید شوروی در خط سقوط قرار داشت.

در این موقع ارتش پنجم سرخ بفرماندهی «وازتیس» و سپس به فرماندهی ژنرال خاچفسکی که از افسران اصیل زاده تزاری و بعداً به پلشویکها پیوسته بودند با کوشش فراوان توانستند جلوی پیشروی قوای کولچاک را سد کنند.

طلاهای محبوس در واگن‌های مهر و موم شده افراد سفید را فاسد ساخته و قدرت جنگی و تهاجمی آنانرا کاهش بسیار داده بود آنها بجای حمله با سرنیزه بدمشمن فقط در فکر تقسیم و بهره‌بردن از این غنیمت بزرگ بودند.

در «امسک» هم از اوست سال ۱۹۱۸ مرآت قوای دولت «پانروس» بود طلاها اثرات شومی داشتند. در این دولت که یک هیئت مدیره ۵ نفری بر آن حکومت می‌کرد امیرال کولچاک پست وزارت جنگ را بعهده داشت او که در آوریل سال ۱۹۱۸ از انگلستان بروسیه آمده بود همکاران خود را که اکثر آنها از سوسیالیستها و جمهوری‌خواهان ولی همگی مخالف با پلشویسم بودند مورد تحقیر قرار میداد او می‌گفت

آنها افرادی بصورت ظاهر روش فکر میباشند و با تصورات و تخیلات واهمی خود در زمان حکومت کرنسکی امپراطوری روسیه را بیاد داده‌اند آنها همگی بفکر انتخابات و برقراری حکومت پارلمانی هستند او بتدربیح آنها را از کار بر کنار و بجای آنان غناصر جوان شاهد و شاهد و شاهد را نشانید.

کولچاک مسلمًا مرد درست و شرافتمندی بود ولی بعلت استبداد رأی همواره مایل بود اعمال قدرت و شخصیت کند. وجود شصت میلیون روبل طلا در خزانه او بکلی وی را سرمست و گیج ساخته بود.

بطوریکه سروان «پیشون» عضو هیئت نظامی فرانسه بدولت متبوع خود تلگراف کرد بود: «متفقین توانائی تشکیل یک دولت بوسیله اشتنی را دارند و اگر این دولت تشکیل شود هر عروسکی آذرا میتواند اداره کند!»

در نظر متفقین کولچاک رل عروسک را بازی میکرد.

در روز هفدهم نوامبر سال ۱۹۱۸ یک اعلامیه افسران بحکومت هیئت مدیره «پانروس» پایان داد و کولچاک حکومت دیکتاتوری برقرار نمود در روز چهاردهم نوامبر ۱۹۱۸ «ژوان» و «نوکس» ژرفالهای متفقین وارد شهر «امسٹ» شدند فرانسه و انگلستان که از تصرف طلاهای قازان آگاهی یافته بودند نقشه‌های تازه‌ای در سر میپروردند.

طلاهای قازان در آفتاب سیزده ذوب می‌شد یکی از اولین تصمیمات دیکتاتور جدید این بود که تمامی بدهیهای دولت تزاری و حکومت موقت کرنسکی را بعده گرفت و «نیکلا پتروویچ کولیابلو» خزانه‌دار دولت جدید هر هفته حواله جدیدی برای پرداخت دریافت می‌کرد. ۵ میلیون روبل طلا برای آمریکا از راه ولادیوستک فرستاده شده قیمت اجنبی که شاهزاده «لووف» نماینده کولچاک سفارش داده بود پرداخت شد. ده میلیون روبل به «رافالویچ» پرداخت شد که از دولت فرانسه هواپیماهای جنگی خریداری کند. چهل میلیون روبل

یکی از بانکهای نیویورک و شصت میلیون روبل هم به یکی از تأسیسات اقتصادی انگلستان فرستاده شد.

بانکهای بزرگ کشورهای غربی اعتبارات زیادی به کولچاک داده بودند و او می‌باشد در مقابل آن طلاقی فرستاد طبق آماریکه از منابع شوروی منتشر شده و بحقیقت نزدیک است در سال ۱۹۱۹ معادل ۷۵۰ «پود» (پود معادل پنجاه لیور تقریباً بیست کیلو گرام) بفرانسه و ۵۱۶ «پود» طلا بانگلستان فرستاده شد.

### یک شخصیت عجیب

سلاحهای که بخارج داده شده بود بزودی بدست افراد سفید نمی‌رسید طبق گزارش «ژنرال ژافن» در بازدیدیکه از قوای سفید در هفتم زوئن ۱۹۱۹ در امسک بعمل آمد سربازان در وضع رقت آوری قرار داشتند. از هر پنج نفر سرباز یکی فقط تفنگ داشت در صورتیکه در قاستان همان سال مبلغ ۱۲۵ میلیون روبل طلا برای کمپانی «رمینگتون آرمز» و «یونیون متابلیک کارتریج» در آمریکا از راه ژاپن ارسال شده بود اکثر اوقات قراردادهای خرید بوسیله واسطه‌ها و دلالهای طماع انجام می‌شد که مبالغ هنگفتی بعنوان کمیسیون و غیره دریافت میداشتند.

یکی از عجیب‌ترین شخصیت‌هایی که در سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ در سیبری دیده شده بود موسوم به (آتمان یکی از درجات فراجهاست) در اطراف گنج کولچاک پرسه میزد این مرد که فرمانده یکدسته از فراجهای «ترانس بایکالی» بود شباهت بمردان جنگی چنگیزخان داشت او دشمنان را زنده بزنده در حالیکه پاهای آنان از گور بیرون بود بخاک می‌کرد او احساس کرده بود که میتوان از این نعمت غیر مترقبه بهره بدمست آورد.

کولچاک که بتدریج بهمه کس سو عطن پیدا کرده بود در مراقبت از گنجینه کوشای بود او طلاهارا در زیرزمینهای قصر حاکم «امسک»